

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری
۱۵ اپریل ۲۰۱۷

در نقد "رویاهای رسولانه" عبدالکریم سروش

(بخش پنجم)



ه- جبر و اختیار و نماز یا نماز بدون اختیار یعنی چه؟

رکن اصلی نماز خواندن سوره فاتحة الكتاب است. نماز بدون خواندن این سوره نماز محسوب نمی‌شود. مسلمانان چه عالمان و عارفان و چه عموم مردم، هر روز از هر فرقه و دسته‌ای که باشند، حد اقل ۱۰ مرتبه این سوره را در نمازهای خود قرائت می‌کنند زیرا کسی را شک نیست که نماز بدون خواندن این سوره نماز نیست. باز گمان نمی‌کنم کسی را شک و شبهه‌ای باشد که نماز وقتی نماز است که از روی کمال آزادی و با طیب خاطر گزارده شود. آیا فکر کرده‌اید اگر انسان را اختیار نبود، نماز بدون اختیار می‌توانست معنی داشته باشد؟. پاسخ این پرسش را سوره حمد به ما می‌دهد:

سوره فاتحة الكتاب:

سوره فاتحه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. چرا که نام این سوره **أَمَّ الْكِتَابِ** است. این سوره مفتاح قرآن است. بیشتر از مقدمه و مدخل است. چون مفتاح قرآن است، اصول اساسی دین را که قرآن بیان کننده آن‌ها است، در بردارد. حسن بصری می‌گوید: «علوم قرآن را در سوره فاتحة الكتاب گرد آورد»، امام فخر الدین می‌گوید: «مقصود از تمام قرآن تقریر چهار امر است: الهیات، و معاد، و نبوتها، و اثبات قضا و قدر برای خداوند متعال، ... و (ایک نعبد و ایک نستعین...) نفی جبر را می‌رساند» و طیبی هم بر آن است که «علم اصول و سه علم دیگر که پایه دین است در سوره فاتحة الكتاب جمع آمده‌اند». دیگر مفسران هم با توضیح‌های گوناگون در بیان توضیح سوره فاتحه همین واقعیت را باز گفته‌اند.

ولی آنچه را توجه نکرده و یا کمتر کرده‌اند، این است که سوره فاتحة الكتاب و یا **أَمَّ الْكِتَابِ** چون نقش مفتاح کتاب را دارد، در آن بیان اصول اسلام که قرآن آنها را تعریف می‌کند و مرجع می‌شناسد، آمده است. هر آیت قرآن را باید به آنها

سنجید تا آنها معانی خالی از تناقض و همه شفاف و سرراست بیابند. این اصول همان اصول دین یعنی توحید، نبوت، عدالت، امامت و معاد هستند. غالب مفسرین گفته‌اند که این سوره بیان توحید، نبوت و معاد است، اما به نظر می‌رسد که آنها چون دین را بیان قدرت و نه آزادی تصور می‌کرده‌اند، توجه نداشته‌اند، نبوت بدون برخورداری از امامت، آن رهبری که هر آفریده دارد و انسان از کامل آن برخوردار است، ناممکن است. پیامبری بدون امامت پرهیزکاران چگونه تصورکردنی است؟ و عدالت را که قرآن میزان تعریف می‌کند، چگونه ممکن است در سوره نباشد؟ در سوره، اهدنا الصراط المستقیم هست. قوه رهبری در انسان‌ها باید باشد تا که از خداوند بخواهند آنها را به صراط مستقیم راهبر باشد. اما در این هستی، تنها یک صراط مستقیم هست و آن خط عدالت است. این خط است که بدان حق از ناحق تمیز داده می‌شود. دو گروه دیگر، چون به حق عمل نمی‌کنند، بر صراط مستقیم عدل نیستند.

الحمد لله رب العلمین بیان توحید است. توحید است. مالک یوم الدین معاد است. اهدنا الصراط المستقیم، به شرح بالا، امامت و میزان عدالت است. «انعمت علیهم» آنها هستند که، به یمن نبوت، از حقوق خویش و ویژگی‌های حق و میزان عدالت برای تصحیح رهبری خویش، آگاه می‌شوند. «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» دو گروهی هستند که پندار و گفتار و کردار آنها در بیرون خط مستقیم عدل قرار می‌گیرند. بدین‌سان، سوره دو نوع امامت را می‌شناساند: امامت بر صراط عدل که متقین از آن برخوردارند و نیایش آنها این است که خداوند آنها را امام المتقین بگرداند. و امامت در بیرون از صراط عدل که امامت «مغضوبین و ضالین» است.

بنای سوره بر استقلال و آزادی انسان است:

۱. سوره به روشنی تمام، ابتکار عمل را از آن انسان می‌شناسد. زیرا او است که از خداوند می‌خواهد او را به صراط مستقیم هدایت کند. او است که هدایت می‌شود و یا از هدایت خداوند - که از راه عمل به حق، تحقق پیدا می‌کند -، با عمل نکردن به حق، تن می‌زند. بدین‌سان، استقلال انسان در گرفتن تصمیم و آزادی او در گزینش راه، پایه‌ای است که مفتاح قرآن، بنابر این، قرآن، حقوق او را به او خاطر نشان می‌کند.

در حقیقت، صراط مستقیم بیانگر حقوق است. نه به این دلیل که قرآن آن را خط مستقیم حق می‌نامد (حکم کردن به حق صراط مستقیم است، سوره ص، آیت ۲۳ و خداوند حق است و هدایت به صراط مستقیم می‌کند، سوره سبا، آیت ۶ و امر به عدل، صراط مستقیم است، سوره‌های نحل، آیت ۷۶ و مریم، آیت ۳۶ و دین قیم، صراط مستقیم است، انعام آیت ۱۶۱ و اخلاص در ایمان صراط مستقیم است، حجر، آیت ۱۶ و ایمان ایستادگی به حق و شکیبائی در این ایستادگی است، سوره عصر، آیت ۳، خروج از تاریکی به روشنائی صراط مستقیم است، سوره ابراهیم، آیت ۱)، بلکه به این دلیل نیز که در همه جای جهان، خط عدل خطی است که صحیح را از خطا تمیز می‌دهد.

جای بحث هم ندارد که «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی جبر نیست. انسان از استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم برخوردار است. آیت صراحت دارد بر این که ابتکار هدایت شدن و یا نشدن با انسان است. زیرا اگر او را آن استقلال و این آزادی نبود، از خداوند یاری نمی‌جست. انسان مجبور هرچه می‌کند به حکم مجبور کننده‌است. او به مجبور کننده نیز مراجعه نمی‌کند و نمی‌پرسد چرا باید کاری را بکند یا نکند. از او نیز نمی‌خواهد کاری را نکند و یا کاری را بکند. صرف مراجعه، یعنی این که او قوه تمیز دارد و مختار است. چه رسد به این که از خداوند یاری خواستن که گویای معرفت انسان بر استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در انتخاب نوع تصمیم و راه است.

بنابر این «ایاک نعبد وایاک نستعین» با اعتقاد به جبر ناسازگار است، زیرا اگر خداوند خالق افعال ما باشد و اراده ما دخالتی در ایجاد فعل ما نداشته باشد، نسبت دادن عبادت به خود بی معنا خواهد بود، با عقیده تفویض نیز سازگاری ندارد، زیرا استعانت از کسی که دخالتی در تحقق آن ندارد معنائی نخواهد داشت.

۲. وقتی قرآن با این سوره مختصر که به منزله مفتاح قرآن است، آغاز می‌شود و در آن اصول دین را و اختیار انسان و حق و تمیز آن از ناحق را بیان می‌کند، جز این نمی‌گوید که روش زندگی در استقلال و آزادی و روش غفلت نکردن از این دو، عمل به حقوق است. جز این نمی‌گوید که همه کتابی که او است را با انطباق به این اصول باید معنی کرد تا آنرا شفاف و سر راست و خالی از اختلاف، چه رسد به تناقض، یافت. هرکس از آن اصول خارج گشت، بنده قدرت می‌شود و به آیت‌ها معانی دلخواه قدرت را می‌دهد. از استقلال و آزادی خود غافل و آلت فعل قدرت می‌شود. در این وقت است که صراط مستقیم را اندر نمی‌یابد و قرآن را مشوش و متناقض و... و گویای جبر یا تفویض می‌یابد. اما اصول دین نیز ناقص جبر و مبشر استقلال و آزادی انسان هستند. هرگاه قرآن جبر را تصدیق می‌کرد، توحید می‌باید با ثنویت جانشین می‌شد. پیامبری بی‌معنی می‌گشت. امامت، از جمله، به معنای هرکس خود خویشتن را هدایت می‌کند، بی‌محل می‌گشت. عدالت به کار نمی‌آمد و هدفمندی بی‌معنا می‌شد و قرآن انسان‌ها را سازندگان بهشت و دوزخ نمی‌شناخت.

بدین‌ترتیب، یکی از مهمترین علل نفهمیدن و یا کج فهمیدن قرآن، دخالت ندادن این اصول، بنابر تعاریف قرآن از آنها، در فهم آیات قرآن است. وقتی قرآن را که بروفق اصول مبین و سر راست، نازل شده‌است، بدون دخالت دادن اصول معنا می‌کنیم، اغلب از پیش، معنای مطلوب قدرت را می‌پذیریم و آنگاه بر آن می‌شویم که آنرا به قرآن نسبت بدهیم. بدیهی‌است که قرآن را پر از اختلاف و تضاد و تناقض می‌کنیم. چنان که در فهم هر علمی وقتی اصول راهنمای آن علم را در فهم آن لحاظ نکنیم، فهم ما از آن غلط می‌شود. برای مثال، ممکن نیست به کتابهای کیمیا، فزیک و یا هر علم دیگری، بدون لحاظ کردن اصول راهنمای آن علم مراجعه کنیم و از آن علم سردرآوریم. نتیجه این که: هر کس بخواهد آیت‌های قرآن را فهم و درک و معنا کند، معنا را باید از خود قرآن با مراجعه به اصول راهنمای قرآن انجام دهد و هیچ آیتی نمی‌تواند مخالف اصول راهنمای قرآن باشد، افزون بر این که هر اجمالی در یک جا، در جای دیگر توضیح جسته و هر ایجازی در یک جا، در جای دیگر تفصیل یافته‌است. با مراجعه به اصول راهنما، اجمالها و توضیح‌های آن‌ها و ایجازها و تفصیل‌های آنها، تمام دقت و صراحت و روشنی را باز می‌یابند.

۳. تصدیق وجود سه راه در سوره، خود به وضوح می‌گوید که قرآن جبر را باطل می‌داند. هیچ جبری دیده نشده‌است که به بیشتر از یک راه قائل شده باشد. زیرا تصدیق وجود بیشتر از یک راه، تکذیب جبر است. مهم‌تر این که بنابر سوره، صراط مستقیم، راه انسان‌هایی که از راه عمل به حقوق، خود را هدایت می‌کنند و دو بیراهه دیگر را گرفتاران جبر قدرت (مغضوب‌ها) و سرگردانها در تاریکی (ضالین) در پیش می‌گیرند.

۴. در سوره، کلمه‌ها و جمله‌ها خالی از زور هستند. صراط مستقیم راهی است که در آن، زور کاربرد ندارد: اگر راه نیست، جبر نیست. دو کلمه، یکی مغضوب و دیگری ضالین را هویت کسانی می‌شناسانند که از این راه بیرون رفته و گرفتار جبر قدرت گشته‌اند.

مفسرین و دیگران هم در باره این سوره، نظر فوق را ناقص و یا بریده گفته اند:

نظر دیگران در باره سوره فاتحه‌الکتاب:

● **حسن بصری گفته:** خداوند علوم کتابهای گذشته را در قرآن جمع نمود، سپس علوم قرآن را در سوره فاتحةالکتاب گرد آورد. پس هر کس تفسیر آن را بداند مانند کسی است که علم تفسیر تمام کتابهای نازل شده را دانسته باشد» (۲۹)

● **عتیق نیشابوری گوید:** «این را امّ گویند زیرا که امّ امام بود و مقدم بود و این سوره مقدم است بر قرآن چنان که امام مقدم بود بر قوم. و نیز امّ الکتاب گویند زیرا که ام اصل بود و این سوره اصل علوم قرآن است.» (۳۰)

● **«امام فخر الدین میگوید:** مقصود از تمام قرآن تقریر چهار امر است: الهیات، و معاد، و نبوتها، و اثبات قضا و قدر برای خداوند متعال، پس فرموده خداوند، (الحمد لله رب العلمین) بر الهیات دلالت می‌کند، و فرموده او (مالک يوم الدين) بر معاد دلالت دارد، و فرموده او (ایاک نعبد و ایاک نستعین...) نفی جبر را می‌رساند، و اثبات این که همه امور به قضا و قدر خداوند است، و فرموده او (اهدنا الصراط المستقیم) تا آخر سوره بر اثبات قضای الهی، و پیغمبرها دلالت می‌کند، و چون بالاترین مقصد قرآن این امور چهار گانه است، و این سوره بر این امور مشتمل می‌باشد، ام‌القرآن نامیده شده است.» (۳۱)

● **طیبی میگوید:** علم اصول و سه علم دیگر که پایه دین است در سوره فاتحةالکتاب جمع آمده: «علم اصول که مهمترینش شناخت خداوند تعالی و صفات اوست، و: (الحمد لله رب العلمین) اشاره به همین است، و شناخت نبوت که با: (انعمت علیهم) منظور شده، و شناخت معاد که با: (مالک يوم الدين) به آن اشاره گردیده است.» (۳۲)

● **میبدی صاحب کشف الاسرار میگوید:** «و ام‌القرآن از آنست که اصل علوم قرآن و جمله کتابهای خداوند است، هر چه در کتابها است از علوم دینی و مکارم اخلاق معظم در این سوره از روی اشاره موجود است... امّ- گویند پس این سوره را ام‌القرآن از اینجا گفتند. یعنی که مفزع اهل ایمان است و مرجع اهل قرآن.» (۳۳)

قبلاً نظر مولانا در مورد جبر و اختیار بیان شد، اکنون ببینیم در مورد این سوره چه می‌گوید:

● **مولانا در دیوان شمس چنین می‌سراید:**

ای دستِ تو مُنَوَّر چون موسی پیمبر // خواهم که دستِ موسی در آستین نباشد
زیرا گلِ سعادت بی روی تو نروید // «ایاک نَعْبُد» ای جان بی «نَسْتَعین» نباشد

مولانا در بیان **ایاک نَعْبُد** که در آیت پنجم سوره فاتحةالکتاب است به نکته مهم جبر و اختیار از نظر قرآن اشاره دارد و می‌گوید اگر آزادی نباشد، استعانت و کمک خواستن از خداوند چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ استاد شیعی کدکنی، در توضیح این بیت آورده است: «مولانا در این بیت نکته لطیفی را بیان کرده است و آن مسأله جبر و اختیار از نظر قرآن است که در این آیت کوشش این سوئی و کشش آن سوئی، هر دو، را مورد نظر قرار داده و می‌گوید: در این راه، ضمن این که قدمی برداشته می‌شود، استعانت از او خواستن نیز شرط است و اگر آزادی نباشد استعانت خواستن معنی ندارد.» (۳۴) البته جای بحث و شبهه نبوده و نیست که اگر جبر بود، نماز که بدون داشتن اختیار و بی‌آن که به طیب خاطر گزارده شود، بی‌معنا، واجب نمی‌گشت. این از جمله بدین خاطر است که ما مدام به خود یادآور شویم که آزاد و صاحب اختیار هستیم و اگر از آن غافل گشته ایم بدان باز کردیم و الا گرفتار جبر قدرتمدارها می‌شویم.

حال از آقای دکتر سروش می‌پرسم: معتزله و اشاعره و دیگر نحله‌ها و فرق به کنار، آیا همین سوره کوتاه، در فاتحةالکتاب که شما خود در هر نماز، قرائت می‌کنید، به شما نگفته است که قرآن جبری یا اختیاری است؟

جا دارد در همین جا نکته دیگری که به نماز و سوره فاتحه ربط دارد، توضیح داده شود: حتماً مستحضر هستید که اخیراً آقای دکتر سروش برای این که ثابت کند قرآن تألیف پیامبر است حدیثی را به کار برده و گفته است: «پیامبر یک روایت از ایشان هست که او تیت جوامع الکلم خداوند به من یک ظرفیتی داده که سخنان جامع می‌گویم. یعنی همه جانبه. این همان خصوصیتی است که پیامبر داشته‌اند.» (۳۵) من در پی یافتن حدیث شدم. آن را یافتم. معنای حدیث نه آن است

که آقای سروش به آن می‌دهد:

● اولاً، کامل حدیث چنین است «اوتیت جوامع الكلم و اختصر لی الکلام اختصاراً» یعنی این که {توانائی اظهار} کلام مختصر و مفید که در برگزیده حکمت و جامع معانی باشد، به من داده شده است.

● ثانیاً، حدیث و یا روایت **مرفوع است**. و حدیث‌ها و روایت‌های مرفوع آنها هستند که در زنجیره روایان حلقه‌ها، برخی از آنها نیامده است. لذا، سندیت ندارد و دارای اعتبار نیست.

● ثالثاً اگر حدیث صحیح و از کلام آن حضرت هم باشد، پیامبر این حدیث را بدین منظور گفته که نشان دهد، قرآن، با وجود کوتاهی جمله‌ها، سرشار از معانی است. هم او گفته است تفاوت کلام او با قرآن، بسیار است. بیان معانی عمیق با موجزترین الفاظ به من داده شده که مراد قرآن کریم است و دیگر تجمیع کتب آسمانی پیشین. که این احتمال ضعیف به نظر می‌رسد. زیرا کسانی و از جمله صاحب کشف الاسرار که می‌گوید: «ایک نعبد و ایک نستعین – اشارت به دو رکن عظیم است از ارکان دین و مدار روش دین داران به این هر دو رکن است: اول تحلیه النفس بلعباده و الاخلاص، خود آراسته داشتن به عبادت بی‌ریا و طاعت بی‌نفاق. رکن دیگر تزکیه النفس عن الشرك و الالتفات الی الحول و القوه. نفس خود را منزوی کردن و از شرک و فساد باز داشتن، و تکیه بر حول و قوت خود ناکردن. آن تحلیت اشارت است به هر چه می‌باید در شرع، و این تزکیت اشارت است بهر چه می‌ناید در شرع. در نگر به این دو کلمه مختصر که جمله شرایع دین از این دو کلمه مفهوم می‌شود کسی را که در دل آشنائی و روشنائی دارد، تا ترا محقق شود آنچه **مصطفی** گفت علیه السلام: «اوتیت جوامع الكلم و اختصر لی الکلام اختصاراً» و گفته اند- ایک نعبد توحید محض است» (۳۶)

علاوه بر میبیدی، بخاری هم حدیث را در صحیحین به همین معنی آورده است که بنابر آن، پیامبر گفته است: خداوند در این کتاب جمیع کتب گذشته را جمع کرده است و در نتیجه با وجودی که کتاب کلامش و لفظش موجز و کوتاه است، اما واجد معانی کثیر بلندی است.

کسان دیگری هم که آن را حدیث صحیح گرفته و به کار برده اند، آنرا در رابطه با قرآن و ایجاز و اختصار و بلندی معنای آن به کار برده اند. نه چون آقای دکتر سروش که آنرا در اثبات مدعای خود که قرآن تألیف پیامبر است به کار برده.

بخاری در صحیح خودش جوامع الكلم را این چنین تعریف می‌کند: «که خداوند معانی زیادی را که در کتب (انبیاء) سابق آمده را در یک یا دو کلمه جمع می‌کند. و حاصل امر پیامبر خدا (ص) با قول الموجز یعنی با الفاظ کوتاهی که در برگزیده معانی زیادی باشند حرف می‌زند. سلیمان بن عبدالله نوفلی می‌گوید که رسول خدا (ص) با کلمات کوتاهی که در بر گیرنده معانی زیادی باشد سخن می‌گفت و دیگران یعنی غیر از سلیمان هم گفته‌اند که (معنی جوامع الكلم) یعنی قرآن، و این از قرینه لفظ «بعثت» برانگیخته شدم فهمیده می‌شود که منظور پیامبر خدا از جوامع الکلم قرآن می‌باشد. زیرا قرآن، اوج ایجاز الفاظ و اتساع معانی می‌باشد و بعضی دیگر گفته‌اند که منظور از جوامع الکلم، قرآن و غیر قرآن می‌باشد، یعنی آنچه که در نطق و بیان به آن حضرت داده شده و از «غیره» فهمیده می‌شود که مراد از آن کلام موجز و فصاحت و بلاغت و سخن درست و دقیق و مستقیم می‌باشد و دلیل این امر که جوامع الکلم قرآن و غیر قرآن می‌باشد گفته (کان یعلمنا جوامع الکلم وفواتحه) که رسول خدا جوامع کلام و مقدمات و بدایات کلام را به ما یاد می‌داد.» (۳۷)

* تفاوت کلام پیامبر با کلام خدا (قرآن):

از همه اینها گذشته هم اکنون بسیاری از گفتارهای پیامبر در دسترس است و هر کس که کمی به ادبیات و زبان عرب مسلط باشد، حتی عربهای معمولی، قادراند سخنان پیامبر را از کلام خدا تشخیص دهند. کلام پیامبر بسیار پرمغز و پر معنی هست، اما با قرآن تفاوت اساسی دارد. بعضی از گفتار پیامبر را از کتاب دلایل النبوه به عنوان نمونه می‌آورم: «انا النبی لا کذب انا بن عبد المطلب» من برستی و بی‌دروغ پیامبر هستم من پسر عبد المطلب» ویا: «تالله لولالله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا فانزلن سکینة علینا و ثبت الاقدام ان لاقینا» سوگند به خدا اگر خدا نبود ما رهنمون نمی‌شدیم. نه زکوة می‌دادیم و نه نماز می‌گزاردیم. پروردگارا آرامشی بر ما فرو فرست در جنگها به ما پایداری عنایت فرما» و یا: «اللهم ان العیش عیش الآخرة فارحم الانصار و المهاجر». پروردگارا همانا زندگی، زندگی آن جهان است، خدایا بر انصار و مهاجران رحمت آور» (۳۸) حتی در نهج الفصاحه که گفته‌های قصار پیامبر جمع شده و موجود است و یاخطبه آن حضرت در حجة الوداع.

تا به حال، از عرب و غیر عربی که با ادبیات عرب سرو کار داشته، هیچ کس مدعی نشده‌است که گفتار پیامبر حتی شباهت به قرآن دارد. تنها آقای دکتر سروش است که زبان عوام فریب به کار می‌برد تا مگر مدعی غلط خویش را بقبولاند. او می‌گوید:

«آخر ببینید فرض کنید ما قرآن را فقط وحی بدانیم کلمات دیگر پیامبر را شما چکار می‌کنید. ایشان وقتی سخنرانی می‌کرد، سخنرانی بسیار بلیغ و ادیبانه‌ای می‌کرد. هست پاره‌ای از سخنرانی‌های ایشان، آن جا که دیگران نمی‌گویند محصول وحی است. آن جا دیگر محصول خود خلّاقیت شخصیت ایشان است. پیامبر یک روایت از ایشان هست که او تیتوا جوامع الکلم خداوند به من یک ظرفیتی داده که سخنان جامع می‌گویم یعنی همه جانبه این همان خصوصیتی است که پیامبر داشته‌اند.» (۳۹)

اما آیا ادیبانه و بلیغ سخنرانی‌کردن، معنایش این است که کلام او وحی الهی است؟ و یا قرآن کلام او است؟ بسیاراند کسانی که بلیغ سخنرانی کرده و می‌کنند. مثلاً شما می‌فرمائید سعدی عربی دان متبحری است و بعد مثالی از او می‌زنید که بسیار هم بلیغ است. آیا سعدی گفته‌است به او وحی شده و یا سخن او وحی است؟ و همان جمله‌ای که شما، از قول پیامبر، دلیل بر صحت مدعی خود نقل می‌کنید: «او تیتوا جوامع الکلم خداوند به من یک ظرفیتی داده که سخنان جامع می‌گویم» جز این نمی‌گوید که «جوامع الکلام» به او داده شده‌است. دیدیم که مراد او قرآن است.

گفتن ندارد که پیامبر از مجموعه‌ای از استعدادها، مجموعه‌ای فوق‌العاده برخوردار بوده‌است. کلام او نیز جامع بوده‌است. اما آقای سروش از چهره، قول پیامبر را درباره تفاوت سخنش با کلام قرآن که عین واقعیت است، نمی‌خواند؟ آیا او از پیامبر زبان و ادب و معانی شناس‌تر است و تشخیص او این‌است که تشخیص خود پیامبر نادرست است؟ نه. او چون نیاز دارد به اثبات نظر اثبات ناپذیر خویش – زیرا دلیل صحت مدعایش در خود آن نیست – قول پیامبر را در فرق کلامش با کلام قرآن نمی‌خواند و به حدیث مرفوعی، معنی می‌بخشد که ندارد. آقای سروش خود معترف است که پیامبر در غیر زمان وحی و در مواقع عادی کارهایی را می‌کرد که ممکن بود اشتباه باشند. او می‌گوید:

«در غیر وحی، من اینجا هم‌ه‌اش می‌گویم به اعتقاد مؤمنان، برای این که من نمی‌خواهم در اینجا یک داوری ویژه‌ای کرده‌باشم، به اعتقاد مؤمنان، در غیر وحی، ایشان ممکن است خطا بکنند، هیچ اشکالی ندارد. نادر شاه افشار به تاکتیکهای جنگی پیغمبر ایراد می‌گرفت، می‌گفت: ایشان خیلی فرد جنگجو و جنگ شناسی نبود. یا مثلاً فرض کنید خود روایات اهل سنت زیاد است که پیامبر گاهی به خطای خودشان اعتراف می‌کردند. یک بار اعتراض کرد ایشان که چرا گرده درختان خرما را بر روی خرما ماده می‌پاشید؟ مردم گمان کردند که ایشان می‌گوید نکنید و نکردند و سال بعد خرما بار نداد و آمدند و گفتند، ما به فرمان شما عمل کردیم. ایشان گفتند: نه! چنان که مشهور است گفتند: أَنْتُمْ أَعْلَمُ

بدنیانگ منی و اَنْ اَعْلَمُ باخترتکم منکم. شما به امور دنیاتان از من واقف ترید... ببینید آنچه مسلم است برای مسلمانان این است که در هنگام تلقی وحی، پیامبر هیچ خطا نداشته و صد در صد آنچه به او می‌رسیده می‌گرفته. اما این که یک روزی پیغمبر توی راه می‌رفته، مثلاً کوچه را گم کند و عوضی برود، اینطرف برود آنطرف برود، من گمان نمی‌کنم هیچ کسی تردیدی داشته باشد. به این معنا ایشان انسان بود بشر بود. اما این که وحی را پیامبر صورت می‌داد خودش، آره! من به این قصه تصریح کرده‌ام که درست صورت وحی تاریخمند است یعنی اگر پیامبر عرب نبود صورت وحیش عربی نمی‌شد و اگر عرب نبود مثالهایی که در قرآن آورده مثالهای دیگری می‌شد و هاکذا» (۴۰)

سخنان بس شگفتی‌آور! از آقای سروش می‌پرسم: آیا شما خود را جزو مؤمنان می‌دانید و یا غیر مؤمنان که تکرار می‌کنید «به اعتقاد مؤمنان»؟ اگر خود را جزو مؤمنان محسوب می‌دارید، مسأله یک شکل دارد و اگر جزو غیر مؤمنان مثلاً نظیر خاور شناسان قرار می‌دهید، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد. با ذهنیت رها که به سراغ قرآن نرفته‌اید. زیرا خود می‌گویید نیاز به پیش فرض است. آیا پیش فرض شما غیر از این است که قرآن کلام پیامبر است؟ و آیا به دلیل همین پیش فرض، کار شما غیر علمی و ذهنیت خود را واقعیت و حقیقت، هردو، گمان بردن نیست؟

با توجه به عقیده مؤمنان و بحث درون دینی، شما خود آورده و معترفید که پیامبر در غیر وحی گاهی خطا می‌کرد و به خطای خودش هم اعتراف می‌کرد. و بعد هم می‌گوئید «نادر شاه افشار به تاکتیکهای جنگی پیغمبر ایراد می‌گرفت، می‌گفت: ایشان خیلی فرد جنگجو و جنگ شناسی نبود» سوال این است: آیا شما هم چنین می‌پندارید؟ و باوجود این می‌گوئید: «اما این که وحی را پیامبر صورت می‌داد خودش، آره! من به این قصه تصریح کرده‌ام که درست صورت وحی تاریخمند است. یعنی اگر پیامبر عرب نبود صورت وحیش عربی نمی‌شد و اگر عرب نبود مثالهایی که در قرآن آورده مثالهای دیگری می‌شد و هاکذا»؟

و در همین جا، بگویم که «تاریخمند» بودن قرآن و وحی از فکر بکر نصر حامد ابو زید است، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. این ادعا که «اگر پیامبر عرب نبود صورت وحیش عربی نمی‌شد و اگر عرب نبود مثالهایی که در قرآن آورده مثالهای دیگری می‌شد و هاکذا»، جز به کاربردن زبان عامه فریب نیست. زیرا سخنی است با غفلت از جهان شمول بودن امرهای واقع و مثالها. سخنی که با این غفلت به کار می‌رود برای گرفتار غافل کردن شنوندگان و خوانندگان از صفت جهان شمول و مستمر بودن آنها است.

حضرات موسی و عیسی از قوم بنی‌اسرائیل و سامی بوده‌اند. به زبان عبری سخن گفته‌اند. اما آنها هم، پیامبر پیامی بوده‌اند که موضوع آن امرهای واقع مستمر و جهان شمول و مثالهایی باز جهان شمول بوده‌است. آیا مسیحیان و یا یهودیان سراسر عالم امروزه می‌گویند که چون موسی و عیسی با زبان عبری سخن گفته و در پیام‌ها که گذارده‌اند، مثالها از آن قومشان بوده‌اند؟ می‌گویند تورات و انجیل را خودشان تألیف کرده‌اند. می‌گویند صورت وحی از آنها است؟ آنچه را که شما توجه نکرده و یا نتوانسته‌اید ببینید این است که، در قرآن، مثالها، برای مثال، از قومهای گوناگون هستند. اما علل و عواملی که سبب شده‌اند هریک از آنها این یا آن سرنوشت را پدیدانند، هر قوم و جامعه‌ای را، در هر زمان، به همان سرنوشت‌ها گرفتار می‌کند.

زبان قرآن، به لفظ عربی است، اما به معنا و به ویژگی‌ها، زبان آزادی است. زبانی است که هر کس آنرا بیاموزد و به کار برد، عقلی آزاد و مبتکر پیدا می‌کند. از بند توجیه‌سازی رها می‌شود. به فهم قرآن به مثابه خلق خداوند، توانا می‌شود. امرهای واقع را نه موجود در جامعه عرب آنروز که موجود در جامعه خود و جامعه‌های دیگر می‌یابد. چراکه مستمر و جهان شمول هستند. آیا رباخواری، جنگ، برده‌داری، قدرت طلبی، زناشویی، مالکیت و ... آن روز در جامعه عرب بودند و امروز در جامعه‌های مختلف نیستند؟

شما وقتی می‌گوئید پیامبر در غیر زمان وحی اتفاق می‌افتاد که خطا کند، اشتباه کند، چگونه با اطمینان مدعی می‌شوید که به گاه دریافت وحی - که به زعم شما «خواب پریشان» است- دچار اشتباه نمی‌شد؟ این ادعای شما که پیامبر در حال بیداری و آگاهی می‌شد که خطا کند ولی در رؤیایش که شما آنرا تألیف وحی خوانده اید، خطا نمی‌کرده است، تناقض گوئی مضحکی نیست؟ شما مدعی می‌شوید که قرآن، عشق، عدالت، حق، آزادی،... نیست. این ادعا ناقض قول شما در باره ارتباط خدا و پیامبر از راه رؤیا نیست؟

افزون بر آنچه گفته شد، به تناقضات دیگری از همان سخن دکتر سروش که:

«آخر ببینید فرض کنید ما قرآن را فقط وحی بدانیم کلمات دیگر پیامبر را شما چکار می‌کنید. ایشان وقتی سخنرانی می‌کرد، سخنرانی بسیار بلیغ و ادیبانه‌ای می‌کرد. هست پاره‌ای از سخنرانی‌های ایشان، آن جا که دیگران نمی‌گویند محصول وحی است. آن جا دیگر محصول خود خلاقیت شخصیت ایشان است. پیامبر یک روایت از ایشان هست که اوتیتوا جوامع الکلم خداوند به من یک ظرفیتی داده که سخنان جامع می‌گویم یعنی همه جانبه این همان خصوصیتی است که پیامبر داشته اند.» اشاره می‌شود گویا اصلاً متوجه سخنان پر از تناقض خود نیست

● کلام پیامبر (ص) که «محصول خلاقیت شخصیت ایشان» است، در بیداری و پیشاروی مخاطبان بر زبان او جاری شده‌است. هرگاه بنابر این باشد که قرآن محصول خواب پریشان باشد، کلام پیامبر (ص) نمی‌تواند مادون آن باشد و به ضرورت مافوق آن می‌شود.

● اما پیامبر خود، در مقام مقایسه، می‌فرماید: «فضیلت گفتار خداوند برسرخان دیگر، چون فضیلت خدا بر مخلوق خویش است» (۴۱) بدین‌قرار، هرگاه گوینده نخواهد در تناقض بماند، بر او است که اعتراف کند قرآن فرآورده خواب پریشان پیامبر (ص) نیست.

● و قرآن فرماید (آیت ۸۲ سوره نساء): آیا در قرآن تدبر نمی‌کنید؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

آیت کلام پیامبر (ص) را استثناء نمی‌کند. حال اگر کلام پیامبر که «محصول خلاقیت شخصیت او» در بیداری است، باوجود احتمال اختلاف در آن، ارجمند است، اما قرآن چگونه ممکن است محصول خواب پریشان پیامبر (ص) باشد؟

● این پندار که «رسانه» خداوند شدن فعل‌پذیری است و این گمان که پیامبر (ص) فعال بوده‌است، ترجمان ثنویت تک محوری، به مثابه اصل راهنمای عقل است. در حقیقت، هیچ فعالیتی گرانقدرتر از عقل را از خودانگیختگی کامل، توانا به اتصال به خودانگیختگی مطلق گرداندن نیست و عقلی که خلق خداوند از طریق او ابلاغ می‌شود، باید از تمام توان خلاقیت برخوردار باشد. باید موازنه عدمی را شناخت تا دانست این‌همانی جستن با هستی در مقام خلق چیست. بنابر توصیف پیامبر (ص) که خود را افصح عرب می‌دانست، نسبت خلق او (=کلام او) به خلق قرآن (= کلام خدا)، نسبت آفریده به آفریدگار است. به سخن دیگر، دریافت پیام خداوند توانائی می‌طلبد که توانائی خلق کلام، در مقایسه با آن، ناچیز است. در بخش بعدی ادامه بحث با لا جبر و لا تفویض امر بین الامرین یعنی چه؟ پی گرفته می‌شود.

محمد جعفری ۱۸ / دی [جدی] / ۵۹

ادامه دارد

یادداشت و نمایه:

۲۹- الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ترجمه سید محمد مهدی حائری قزوینی، ج ۲، چاپ ۱۳۶۳، ص ۵۰۰.

۳۰-تفسیر سور آیادی، ابوبکر عتیق نیشابوری به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج اول، ص ۱۸؛ این تفسیر کهن ترین تفسیر قرآن به زبان فارسی در قرن پنجم هجری است.

۳۱-الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ترجمه سید محمد مهدی حائری قزوینی، ج ۲، چاپ ۱۳۶۳، ص ۵۰۰ و ۵۰۰۱.

۳۲-همان سند، ص ۵۰۰۱.

۳۳-کشف الاسرار و عده الأبرار، ج ۱، چاپ ۱۳۶۱، ص ۴.

۳۴- غزلیات شمس تبریزی، محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۵۰۹.

۳۵- بخش دوم مصاحبه سروش با بازرگان در برنامه پرگار :

<https://www.youtube.com/watch?v=PJZupxATAb8&feature=youtu.be>

۳۶-کشف الاسرار و عده الأبرار، ج ۱، چاپ ۱۳۶۱، ص ۳۴.

۳۷- اصل این حدیث چنین است:

حَدِيثُ (حدیث مرفوع) : " أوتيتُ جوامعَ الكلمِ " ، واختصر لي الكلام اختصارا ، العسكري في الأمثال ، من طريق سليمان بن عبد الله النوفلي ، عن جعفر بن محمد عن أبيه ، أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : وذكره ، وهو مرسل في سنده من لم أعرفه ، وللدلمي بلا سند عن ابن عباس مرفوعا مثله ، بلفظ : أعطيت ، والحديث بدل الكلم ، وعند البيهقي في الشعب من طريق عبد الرزاق عن معمر عن أيوب عن أبي قلابه ، أن عمر مرَّ برجل يقرأ كتابا من التوراة ، فذكر الحديث ، وقوله صلى الله عليه وسلم : إنما بعثت فاتحا وخاتما ، وأعطيت جوامع الكلم وفواتحه ، واختصر لي الحديث اختصارا ، وللطبراني من طريق أبي الدرداء ، قال : جاء عمر ، وذكر نحوه ، ولأبي يعلى من طريق خالد بن عرفطة ، قال : كنت عند عمر فجاهه رجل ، فذكره ، وفيه قوله صلى الله عليه وسلم : يا أيها الناس قد أوتيت جوامع الكلم وخواتمه ، واختصر لي الحديث اختصارا ، وأصل الحديث من طريق ابن سيرين عن أبي هريرة بلفظ : أعطيت فواتح ، وفي لفظ : مفاتيح ، وفي آخر : جوامع الكلم ، ونصرت بالرعب ، ومن حديث سعيد بن المسيب وأبي سلمة بن عبد الرحمن ، كلاهما عن أبي هريرة ، بلفظ : أعطيت جوامع الكلم ، وفي لفظ : بعثت بجوامع الكلم ، ومن طريق أبي يونس مولى أبي هريرة عن مولاة ، بلفظ : أوتيت جوامع الكلم ، ومن طريق العلاء ، عن أبيه عن عبد الرحمن عن أبي هريرة ، بلفظ : أعطيت ، ومن حديث عطاء بن السائب عن أبي جعفر ، عن أبيه عن علي ، في حديث : أعطيت خمسا ، وفيه : وأعطيت جوامع الكلم ، وفي حديث أبي موسى الأشعري : أعطيت فواتح الكلم وخواتمه ، قلنا : يا رسول الله ، علمنا مما علمك الله ؟ فعلمنا التشهد ، وفي حديث هند بن أبي هالة الطويل : كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتكلم بجوامع الكلم ، قال ابن شهاب فيما نقله البخاري في الصحيح : بلغني في جوامع الكلم : أن الله يجمع له الأمور الكثيرة التي كانت تكتب في الكتب قبله ، في الأمر الواحد ، والأمرين ، ونحو ذلك ، انتهى . وحاصله أنه صلى الله عليه وسلم كان يتكلم بالقول الموجز ، القليل اللفظ ، الكثير المعاني ، وقال سليمان بن عبد الله النوفلي : كان يتكلم بالكلام القليل يجمع به المعاني الكثيرة ، وقال غيره : يعني القرآن بقرينة قوله : بعثت ، والقرآن هو الغاية في إيجاز اللفظ ، واتساع المعاني . وقال آخر : القرآن وغيره مما أوتيته في منطقته ، فبان به من غيره بالإيجاز والإبلاغ والساد ، ودليل هذا : كان يعلمنا جوامع الكلم وفواتحه والكلام في هذا المعنى يطول . يعني في الصحيحين أو أحدهما .

http://library.islamweb.net/hadith/display_hbook.php?bk_no=1849&pid=908791&hid=258

۳۸-دلایل النبوه، ج ۱، ابوبکر احمدین حسین بیهقی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص ۴۴.

۳۹- بخش دوم مصاحبه سروش با بازرگان در برنامه پرگار :

<https://www.youtube.com/watch?v=PJZupxATAb8&feature=youtu.be>

۴۰- بخش اول مصاحبهٔ سروش با بازرگان در برنامه پراگار :

https://www.youtube.com/watch?v=QBSXNMc3g_Y&feature=youtu.be

۴۱- کتاب نهج الفصاحه، ص ۴۹.